

شعله جاوید

ناشر اندیشه های دموکراتیک نوین

امپریالیستها و مرتجعین داخلی بهیچوجه به شکست خود تن نخواهند داد و تا واپسین دم بدست وپازدن های مذبحخانه ادامه خواهند داد. آنها در هر حال و هر مشغولیت با حيله و تزوير بکار خواهند پرداخت. لذا بر ما لازم است که تحت هر نوع شرایطی هوشیاری خود را از دست ندهیم.

شماره ششم پنجمین 19 ثور 1347 هـ 9 می 68

(هادی محمودی)

رد هجویات لایعنی

با آغاز قرن بیستم، سرمایه داری به مرحله امپریالیزم رسید و جنگهای جهانی اول و دوم آنرا به شکل سرمایه داری انحصاری دولتی در آورد، امپریالیزم چیست؟ سرمایه داری انحصاری دولتی چه خصوصیتی دارد؟ امپریالیزم سیستمی است که سرمایه داران بزرگ، نه تنها وسایل تولید، منابع مواد خام و نیروی کار داخلی کشور خویش را، بلکه وسایل تولید، منابع مواد خام و نیروی کار سایر کشورها را نیز در اختیار خود داشته باشند. سرمایه داری انحصاری دولتی سیستمی است که انحصارات بزرگ سرمایه داران مستقیماً دولت را در دست داشته و به وسیله اقدامات و تدابیر دولتی امور اقتصادی کشور را به سود خویش تنظیم نموده، وسایل سرکوبی خلقها مانند عسکر، پولیس و غیره را آزادانه بکار برده و راه های نفوذ و تسلط اقتصادی خود را با وسایل سیاسی و نظامی بر سایر کشورها هموار ساخته و خلقهای جهان را به وابستگی مطیع و فرمانبردار خویش مبدل سازد. سرمایه داری انحصاری دولتی آمریکایی، اروپایی باختری و جاپانی امروز از یکسو کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکایی لاتین را مبدل به بازارهای وسیع فروش محصولات صنعتی و منابع پایان ناپذیر مواد خام و نیروی کار ارزان برای خویش ساخته اند، و از سوی دیگر از محصول غارت و حشیانه خلقهای محکوم آسیا، آفریقا و آمریکایی لاتین، بخش ناچیزی را صرف ایجاد و پرورش قشر ممتاز کارگری در کشورهای خود نموده و به وسیله این قشر ممتاز و ریزه خوار آتش مبارزات زحمتکشان کشور خود را سرد می سازند بدین ترتیب استثمار و بهره کشی از خلقهای آسیا، آفریقا و آمریکایی لاتین نه تنها مهمترین خصوصیت سرمایه داری انحصاری دولتی معاصر است بلکه در حقیقت پایه های هستی سیستم دولتی امپریالیستی را استوار نگه میدارد. از اینجاست که نهضت های دموکراتیک و نجات بخش خلقهای محکوم آسیا، آفریقا و آمریکایی لاتین جزء و بخش عمده نهضت عمومی زحمتکشان سراسر جهان بخاطر رهایی نهایی را تشکیل داده و ضربات خردکننده ای بر پایه های هستی و موجودیت سیستم دولتی امپریالیستی وارد می آورد، و به همین علت است که مناطق آسیا، آفریقا و آمریکایی لاتین نقاط گرهی و محراق های مبارزات ضد امپریالیستی را تشکیل می دهند چه کسی در جنبش دموکراتیک خلق های محکوم آسیا، آفریقا و آمریکایی لاتین سرشت واقعی ضد امپریالیستی داشته و می تواند پیشاهنگ این جنبش گردد؟ رنجبران، تنها طبقه ای است که واقعا ضد امپریالیزم بوده و میتوانند و باید پیشاهنگ جنبش نجات بخش و دموکراتیک خلقهای محکوم گردند. پیگیری و راستین بودن هر جنبش

دموکراتیک را فقط می توان با این محک سنجید که رهبری در دست کدام طبقه است؟ رنجبران فقط در همبستگی نزدیک و فشرده ای با دهقانان است که می توانند مبارزه ضد امپریالیستی را با مبارزه ضد ملاکی تلفیق بخشیده و جنبش دموکراتیک را به پیروزی نهایی و واقعی برسانند. نفی خصلت رنجبری جنبش دموکراتیک و نفی نقش پیشآهنگی رنجبران در این جنبش اولین جنایت مدافعین استعمار نوین به خلقها و ملل محکوم است.

مدافعین استعمار نوین و گدی های کوهی ایشان یک سلسله اراجیف بی سروته جهت منحرف ساختن جنبش نجات بخش ملی ما از مسیر حقیقی آن بیرون کشیده اند که اینک به بررسی آن می پردازیم. آنها می گویند: " آیا در دوران کنونی جنبش آزادیبخش ملی نفی راه رشد غیر سرمایه داری در کشورهای نوینآسیایی و آفریقایی به معنی تأیید راه رشد سرمایه داری نیست؟ آیا تأیید راه رشد سرمایه داری درین کشورها دفاع از سرمایه داری جهانی و کمال مطلوب انحصارات سرمایه داری و امپریالیزم نیست؟ ... "

در شرایط کنونی که سیستم امپریالیستی و شرکای جرم ایشان مدافعین استعمار نوین، آسیا، آفریقا و آمریکای لاتین را به مناطق نفوذ وابسته خویش تبدیل کرده اند، با کدام منطقی می توان راه رشد سرمایه داری را مطرح ساخت؟

راه رشد سرمایه داری از نگاه تاریخی در قرن هژدهم و نوزدهم در کشورهای باختری تحقق یافت زیرا در آن زمان نظام امپریالیستی وجود نداشت. تاجر ملی از راه سرمایه گذاری در رشته صنایع، نظام سرمایه داری جوان را در باختر ایجاد نمود این سرمایه داری جوان که بنام " سرمایه داری آزاد " یاد می شود در اوایل قرن بیستم به مرحله امپریالیستی رسید و امروز به سرمایه داری انحصاری دولتی فروتوت و گنبدیده بدل شده است. درست این خود سرمایه داری انحصاری دولتی و شرکای جرم ایشان مدافعین استعمار نوین اند که رشد " سرمایه داری آزاد " به شیوه قرن هژدهم و نوزدهم را در کشورهای امروزی آسیا، آفریقا، آمریکای لاتین مانع می گردند، زیرا در غیر این صورت اصلاً چرا آنها امپریالیست و مدافعین استعمار نوین باشند؟ چرا این کشورها را وابسته و نیمه مستعمره شمرد؟ لازم نیست شما، گدی های کوهی علیه راه رشد سرمایه داری مبارزه کنید، این کار را اربابان تان، امپریالیستها و مدافعین استعمار نوین با شدت و نیروی برتر از شما انجام می دهند. آنها با تمام نیروی سبعمانه خود از رشد تاجر ملی جلو می گیرند و وی را چه از لحاظ اقتصادی و چه از لحاظ سیاسی سرکوب می نمایند و درست به همین علت است که تاجر ملی تحت برخی شرایط و در حدود معینی می تواند در جبهه متحد ضد امپریالیستی و ضد ملاکی تحت رهبری رنجبران شامل شود. در شرایط جهان امروزی، تاجر ملی فقط هنگامی می تواند حتی بخاطر منافع طبقه خویش مبارزه کند که تحت رهبری رنجبران در جبهه متحد ضد امپریالیستی و ضد ملاکی قرار گیرد، در صورتی که تاجر ملی از پذیرش رهبری رنجبران سر باز زند، آنوقت وی خصوصیت ملی خود را از کف داده و نمی توان او را تاجر ملی خواند، در آنصورت وی در صف تاجر دلال، تاجر بوروکرات یعنی در صف دشمنان خلق قرار می گیرد. در عصر زوال امپریالیزم، در عصری که گورکنان واقعی سیستم منفور امپریالیستی در مقیاس سراسر جهان به پاخاسته و آنرا به جایگاهی که شایسته آنست یعنی زباله دان تاریخ فرو می ریزند، بمیان کشیدن رشد سرمایه داری ملی چیزی جز خیال واهی و پوچ بیش نیست. مدافعین استعمار نوین و گدی های سبک مغز کوهی ایشان با اتکاء بر واهیات ساخته و پرداخته ذهن احمقانه خود می کوشند دشمنان حقیقی و مشخص خلق را پرده پوشی کنند.

آنها می گویند: " ما در راه ایجاد شکل حکومت دموکراسی ملی و محتوی اقتصادی آن یعنی راه رشد غیر سرمایه داری در مرحله کنونی جنبش آزادیبخش ملی و دموکراتیک ضد امپریالیزم و ضد فیودالیزم مبارزه خواهیم کرد ... " این محتوی اقتصادی چیست؟ " باید خاطر نشان کرد که درین کشورها (کشورهای آسیایی، آفریقایی و آمریکای لاتین نویسنده) سکوت دولتی اقتصاد هنوز سوسیالیستی نیست، ولی سرمایه داری هم بوده نمی تواند،

یعنی خصلتی انتقالی دارد " این باصطلاح سکتور دولتی اقتصاد که به زعم شما هم سوسیالیستی نیست و هم سرمایه داری ، پس چیست ؟ آیا در جهان اقتصادی برتر از طبقات می تواند موجود باشد ؟ خاصیت انتقالی یعنی چه ؟ هرپدیده ای در جامعه بشری خاصیت انتقالی دارد مگر جامعه بردگی به جامعه فیودالی انتقال " نیافت ؟ مگر جامعه فیودالی نیز به جامعه سرمایه داری " انتقال " نیافت ؟ ازین نظر ، فیودالیزم نیز خاصیت انتقالی دارد ! آیا میتوان چیزی ثابتی سراغ داشت ؟

گوش کنیم : " ... به این معنی که راه رشد غیر سرمایه داری در دوران کنونی جنبش های آزادیبخش ملی و در حدود معینی همان نقش تاریخی را بازی می کند که بروفق قوانین تکامل اجتماعی می بایست سرمایه داری ایفا نماید " آن چیزی که " سرمایه داری بوده نمی تواند " همان نقشی را ایفا می کند که " سرمایه داری ایفا می نماید " چه منطق درخشانی ! و بالاخره می گویند : " در کشورهای کم رشد سرمایه داری دولتی و شکل نخستین و عمده آن یعنی سکتور دولتی اقتصاد هم " وسیله مبارزه با انحصاری های امپریالیستی و اقتصاد استعماری در این کشورهاست و هم ... " سرانجام نقاب را بکلی از چهره برانداختند ! راه رشد " غیر سرمایه داری " به معنی رشد " سرمایه داری دولتی " و " سکتور دولتی اقتصادی " شکل نخستین و عمده آن می باشد و چون سیاست بیان فشرده اقتصاد است ، پس " حکومت باصطلاح دموکراسی ملی " حکومت سرمایه داری دولتی است ! ولی آیا کدام مرتجعی را امروز میتوان سراغ داشت این چیزی را که شما در راهش مبارزه می کنید ، نخواهد ؟ این " مترقیون " رشد سرمایه داری ملی را که در شرایط فعلی جهان از تحقق آن اصلا حرفی نمی تواند در میان باشد ، رد می کنند تا سرمایه داری دولتی را در یک کشور نیمه ملاکی و نیمه استعماری بنا نمایند ! چه مبارزه ای دشوار و طاقت فرسای ! مرحبا به این قهرمانی !

ماهیت سرمایه داری دولتی در یک کشور نیمه ملاکی و نیمه استعماری چیست ؟ سرمایه داری دولتی در این کشورها سرمایه داری بوروکرات است ! این سرمایه داری بنابر ماهیت طبقاتی خود (تاجر بوروکرات و ملاک بوروکرات) وابسته با امپریالیزم و مدافعین استعمار نوین بوده و نمی تواند دارای خصوصیت ملی باشد . سرمایه داری بوروکرات در کشورهای آسیایی ، آفریقایی همه زیر عنوان های قلابی سوسیالیزم ، سکتور دولتی اقتصاد و براساس باصطلاح پلان گذاری دولتی رشد یافته است . نهرودر هند نی ون در برما و ناصر در مصر زیر عنوان سوسیالیزم های رنگارنگ سرمایه داری بوروکرات را پرورش داده اند .

آنها می گویند : " اینکه می گویند در وضع موجود سیاسی ، اجتماعی و اقتصادی افغانستان راه رشد غیر سرمایه داری تعقیب می گردد ، ادعای است بکلی میان تهی و بی بنیاد " و درخود همان صفحه می خوانیم : " طبق سنجش های تخمینی سهم سکتور دولتی اقتصاد (درسال 1345) در حدود سه میلیارد افغانی می باشد " براساس ادعای آنها سکتور دولتی اقتصاد " پایه های " اقتصادی دولتی دموکراسی ملی را تشکیل می دهد " بنابراین " 3 میلیارد افغانی سهم سکتور دولتی اقتصاد در سال 1345 " در دست چه کسی بود ؟ در سال 1345 دولت افغانستان ، دولت طبقه تاجر بوروکرات و ملاک بوروکرات بود یا به اصطلاح دولت دموکراسی ملی ؟ اگر دولت در سال 1345 دولت طبقه تاجر بوروکرات و ملاک بوروکرات بود پس چگونه " سکتور دولتی اقتصاد " که " خصلت آشکار ضد امپریالیستی و ضد فنودالی " دارد ! توانست بدست وی بمیان آید ؟ اما اگر حقایق نشان می دهند که " سکتور دولتی اقتصاد " می تواند بوسیله دولت طبقه تاجر بوروکرات و ملاک بوروکرات که زائیده امپریالیزم و فنودالیزم است ، ایجاد گردد ، آنگاه چنین نتیجه بدست می آید که " سکتور دولتی اقتصاد " پایه های اقتصادی سرمایه داری بوروکرات است یعنی سرمایه داری یک کشور وابسته و نیمه مستعمره ، یعنی رشد کثیف ترین ، برده وار ترین و جیفه خوار ترین نوع سرمایه داری در طول تاریخ !

آنها مي گويند : " آيا علم مخالفت را عليه بسط و توسعه مواصلات و مخابرات و وزير سازي اقتصادي (!) سروي منابع طبيعي و افزايش توليد انرژي برق ، ذغال و گاز و غيره برافراشتن، عملا قرار گرفتن در موضع مدافعين استعمار نوين نيست ؟ " چون در جامعه طبقاتي هيچ پديده غير طبقاتي موجود نيست لذا مسئله بر سر اينست كه بسط و توسعه مواصلات و مخابرات و غيره " به نفع كيست ؟ و نماينده چه نوع پايه اقتصادي مي باشد ؟ آيا مگر امپرياليستهاي انگليس و فرانسه كانال سويس را در مصر مستعمره حفر نكردند ؟ آيا امپرياليستهاي انگليس در هند مستعمره خطوط آهن و سرڪها و مخابرات عصري را " بسط و توسعه " ندادند ؟ آيا امپرياليستهاي انگليس و آمريكا منابع نفت ايران را سروي و استخراج نكردند ؟ ولي اين صنايع نفت و خطوط آن و كانال اقتصاد استعماري بود نه اقتصادي ملي اين كشورها . براوضاع فعلي استعمار گران سابق نمي توانند به شيوه هاي پيشين رفتار كنند، آنها براه هاي نوين يعني به شيوه هاي استعمار نوين ، نفوذ اقتصادي و سياسي خويش را از راه رشد " پايه هاي اقتصادي " سرمايه داري بوروكرات تايمين مي كنند .

امپرياليستها و مرتجعين همواره در برخورد با جنبش هاي دموكراتيک و نجات بخش خلقهاي محكوم از دوشيوه كار گرفته اند ، يكي شيوه مبارزه روياروي و ديگري شيوه از هم پاشيدن جنبش از درون . مدافعين استعمار نوين و گدي هاي كوكي آنان ، آله هاي جهت پيشبرد مرام هاي امپرياليزم و مرتجعين در صفوف جنبش نجات بخش خلقهاي ستمكش اند . آنها با پيش كشيدن مرام هاي دروغين راه رشد غير سرمايه داري و سكتور دولتي اقتصاد و غيره مي خواهند پيشرفت ظفر نمون جنبش دموكراتيک و نجات بخش خلقهاي محكوم را به سستي كشانده و دشمنان حقيقي اين جنبش را پرده پوشي كنند . ولي روند تاريخ و پيكار هاي عملي به سرعت توده هاي محكوم به پاخاسته را آبيده مي سازد . وزوز نوميدانه اين حشرات موزي هرگز قادر نخواهد بود تا از طنين افگندن سرود پيكار جويي پيشاهنگ ستمكشان مانع گردد !

دمرحوم داکتر عبدالرحمن په یاد !!



فداكار او قهرمانه افغان ته وي
دمنصوربچي په دار اویزان ته وي
سخت دبنمن د استعمار او استبدادوي
دايمان نه ډك ملي قهرمان ته وي
هغه وخت كښي چه سپون كولي نشو
حق د خلكو تاغوبنتلو گويان ته وي
دافغان داغتلا ژوندون د پاره سراومال نه وي
خپل تيرامتحان ته وي
نه ليپر د زحمت كشي طبقي وي
د هر خوار او غريب نه قربان ته وي
ستا حيات او ستا ناموس افغان ولس و
سر په لاس ولاړدحق په ميدان ته وي
عندليب د ترقي او انقلاب وي
د افغان ولس د بن غمه خوان ته وي
اراده او عزم ستا هيچا مات نه كړ
استبداد د داس كي كه هر حوسوزان ته وي
تا د حان آرامي نه غوشتله خپله
ظالمانو سره مشتم وگريبان ته وي
ته ډاكترداجتماع وي د رنحونو

من فداكارم جان باختن آئين من است
خدمت بزرگم ورنجبران دين من است
فقد مجودي په زندان كې

اجتماع در رنحورانو درمان ته وي
 شرو دښتو د وطن د تاژ بلي
 خاص د دي دوداني په ارمان ته وي
 ملاکانو مخالف د هقان دي خوښ و
 طرفدار د پيشرفت د دهقان ته وي
 حق گوي حوي وي دوطن دسرته تيرخپل
 مبلغ د ولسي د کاروان ته وي
 مفکوره دي دولس دترقي و
 باجرته او با عزمه انسان ته وي
 دافغان مشردغه حق غوښتودپاره
 مرگ ترورخ پوري دجيل بنديوان ته وي
 دملي مبارزي مشعل تابل کر
 پوه ددي مبارزي په جريان ته وي
 پوته مر شوي خوزرگونه نورژوندي شول
 پروانسته حق په لارچه روان ته وي
 اوبنکي توي ميشوي له سترگو راپه ياد شوي
 شيرين يارمي يگانه د زندان ته وي
 روح دي شاده محمودي عبدالرحمانه !
 رښتياڼي انقلابي افغاني حوان ته وي

" هرات تخت صفر د تلي د مياشت 41/29 " دکترخه محمد هاشم زماني

بزرگداشت از دکتور محمودي فقيد

هفدهم ثور ! روزيست که چهره واقعي فاشيستي ارتجاع داخلي از عقب پرده هاي دموکراسي
 (کذائي) برهنه شد و با پامال نمودن عواطف انساني ، بدون دليل وبرهاني يك عده عناصر
 وطن پرست را توقيف و تجريد نمود. دکتور محمودي فقيد پيشآهنگ مبارزات ضد استبدادي
 واستعماري در (شانزده سال قبل) بدون محاکمه و اثبات جرم براي عرصه نامعلومي در قفس
 زندان قرون وسطايي در بند و قيد شد گناه اين مردی که عشق به (طبقات محنت کش) داشت
 اين بود که با موافقت اکثریت تمام همشهریان کابل مي خواست تریبون مجلس شورا را
 بازدر دوره هشت براي افساء گري ، فجایع ارتجاع و جهت آگاهی مردم وطنش مورد استفاده
 قرار دهد .

مردی که جان خود را وقف هدف مقدسي قرار داده بود زجرها وتجريد واقسام فشارهاي روي
 و جسمي نمي توانست در تصميمش رخنه وارد کند ، نورصدق ووفاداري به خلق کشورش
 دائما در سيماي اين مرد آهنين مي درخشيد ، وبراى برانگيختن خشم مردم بر ضد دشمنان
 افغانستان شب وروز پيگیرانه در سعي وتلاش بود ، او در تاريخ ترين فرصت با (ايمان به
 ايندولوژي مترقي) به مبارزات آتشين خود ادامه مي داد که عدم مصنونيت وتروور مستولي و
 سرنوشت مرگ وزندگي افراد مملکت (حسب دلخواه) و اراده طبقات حاکمه تعيين و انجام
 مي يافت .

دکتور محمودي ،حيات واقعي را در پيرامون مبارزات سر سخت آشتي ناپذير ضد ارتجاع و
 استثمار تائيد وزندگي آرام و بدون شور را مردود دانسته وتا دم واپسين درفش مبارزه را بر
 افراشته ، نگاه داشت. اودر زندگي کوتاه و نا آرام و پرشورخود ، اساس مبارزات اصولي

وصفي را بنیان گذاشت و با مرگ با شهامت خود درس زندگی و مقاومت را به جوانان مملکت آموخت .

انجینیر محمد عثمان

پارلمانتاریزم

یا عمده ترین شیوه مبارزه راه رشد

غیر سرمایه داری

آموزش مترقی به ما میآموزد ، و عمل اجتماعی باثبات میرساند که سراسر تاریخ جوامع که به طبقات تقسیم شده اند ، عبارت بوده است از تاریخ مبارزات طبقاتی . در تمام طول تکامل تاریخ ، طبقات کهن و فرسوده که روزی جوان ، نیرومند و مترقی بودند به یاری طبقات نوین و پیشتاز سرنگون شده و نظام های نوین با عظمت و شکوه و کیفیت نوین بر خرابه های نظام مطرود سر برافراشته اند . سرمایه داری نظام ملاکی و ارباب رعیتی را از هم فروپاشیده و روی خرابه های آن جامعه سرمایه داری را برپاساخت و رنجبران نظام سرمایه داری را در هم ریخته و نظام ویژه خود را ایجاد نمودند .

هدف عمده و اساسی طبقات را در مبارزه آنان با طبقات متخاصم چه چیزی تشکیل می دهد؟ هسته واقعی در این مبارزات به چنگ آوردن وسایل تولید (زمین ، ماشین و غیره) هست تا بوسیله آن ثروت اجتماعی را در اختیار خود قرار داده و از وسایل معیشت برخوردار گردند . طبقات از چه طریقی می توانند وسایل تولید را در تصرف خود در آورند ؟ تنها از طریقه ای که قدرت سیاسی را بکف آورده و خود را به مثابه طبقه حاکمه بالا برده ، یعنی دستگاه دولتی فاسد و فرسوده پیشین را کنار زده و سازمان تولیدی نوین مطابق با منافع خود را ایجاد نمایند . بنابراین دولت ماشینیست طبقاتی که برای تامین منافع یک طبقه (هر طبقه که باشد) و متحدانش ، طبقات دیگر را سرکوب می کند ، ولذا دولت پدیده ایست دارای دو قطب و یا خصلت متضاد ، که از یکسو باعث ارضای خواسته های طبقه مربوطه خود و از سوی دیگر مانع رشد و برآورده شدن منافع طبقات متخاصم می گردد . تا آنجا که این دولت جهت رفع خواسته های طبقه خود کار می کند . دموکراسی است ، و از آنجا که خواسته های طبقات دیگر را سرکوب نموده و از رشد آن ممانعت می نماید دیکتاتوری می باشد . دموکراسی و دیکتاتوری پشت و روی یک سکه است ، یک دستگاه سیاسی یعنی دولت در عین اینکه دموکراسی است دیکتاتوری نیز می باشد .

از آنجا که نطفه های دموکراسی در زمان باستان برای نخستین بار پدیدار گشت ، اشکال آن به مرور قرون و اعصار همچنانی که یک طبقه جایگزین طبقه دیگر شده ، بطور اجتناب ناپذیری تغییر کرده است .

دموکراسی اشکال گوناگونی بخود گرفته و در جمهوری های کهن یونانی ، شهرهای قرون وسطایی ، و کشورهای پیشرفته سرمایه داری به درجات گوناگون بکار رفته است . لذا در هیچ دوره از تاریخ جامعه بشری " دموکراسی خالص " یا دیکتاتوری خالصی که در مورد تمام طبقات برابر عمل کند وجود نداشته و وجود داشته نمی تواند برای یک فرد آزادی خواه ساده (لیبرال) صحبت کردن در باره دموکراسی بطور عام یعنی بدون در نظر داشتن ارتباط طبقاتی آن امریست طبیعی ، ولی یک فرد پیشرو و آگاه عصر هرگز این پرسش را فراموش نخواهد کرد که : " برای چه طبقه ای ؟ " قیام های خروشان بردگان در دوران باستان و سرکوب خونین این قیام ها ماهیت دیکتاتوری دولت برده داران را آشکار میساخت ، ولی آیا این دیکتاتوری در بین خود برده داران نیز دموکراسی را از بین می برد ؟ هرگز نه ! بلکه این دولت بدانجهت بر بردگان نهایت ظلم و ستم و دیکتاتوری روا میداشت تا برای برده

داران نهایت خوشبختی آرامش و دموکراسی را تأمین نماید آنچه برای برده ، دهقان ، رنجبر دیکتاتوریت برای برده دار ، ملاک و سرمایه دار دموکراسی می باشد . اکنون ببینیم پارلمان یا شورا چیست ؟

آیا شورا يك دستگاہ " مافوق ولي يك فرد پیشرو و آگاه عصر طبقات " و " مافوق دولت " و غیردولتی می باشد ؟ آیا شورا قوانینی وضع می کند که به حال دهقانان و ملاکین ، رنجبران و تاجران همه مفید است ؟ و بنابراین آیا شورا آن خانه ای آسمانیست که در آن فقرا و اغنیاء ، استثمار کنندگان و استثمار شوندهگان و خلاصه " کافه ملت ! " به يك چشم دیده شده و پهلوی هم بطور " مسالمت آمیز " چون فرشتگان معصوم زیست می کنند ؟

اگر بتاريخ نظر اندازیم و نقش شورا را مورد بررسی قرار دهیم چنین نتیجه بدست می آید که پارلمان یا شورا هرگز سازمان " همه خلقي " و " مافوق طبقاتي " و " خادم تمام طبقات " نبوده بلکه خود یکی از پایه های دولت و از لحاظ اهمیت یکی از پایه های بی مقدار دولت بشمار می رود که طبقه حاکمه به میل خود میتواند آنرا تاسیس و یا ملغی قرار دهد .

سرمایه داری پارلمان خود را " خانه ملت ! " نام نهاد تا از آن چون نهانگاه نیرنگ ، تزویر و تحمیق زحمتکشان استفاده کرده و به استثمار و سرکوب " قانونی و مسالمت آمیز " توده ها ادامه دهد . " يك کشور پارلمانی را در نظر گیرید ، از آمریکا تا سویس ، از فرانسه تا انگلستان ، ناروی و دیگران ، در این کشورها شغل واقعی دولت در عقب مجالس انجام شده و به وسیله ارادت ، اراده کنندگان و کارمندان عمومی پیش برده میشود ... هر قدر که دموکراسی سرمایه داری زیاد تر متکامل باشد بهمان اندازه پارلمان های سرمایه داری مطیع بانکداران و تغییر و تبدیل ریشه ای می گردد " عصر سرمایه داری عصر پارلمانتاریزم یعنی عصر تزویر و تحمیق توده های مردم است .

برگردیم به حقایق :

در سال 1947 رنجبران چیلی بورژوا رادیکال های آن کشور را در مبارزه انتخاباتی کمک کردند که در نتیجه حکومتی با اشتراك نمایندگان رنجبران بنیاد گرفت ، و اما وقتی رهبران طبقه رنجبر بنا کردند این حکومت زیر اراده تاجران را به حکومت مردم دگرگون سازند تاجران بر آنها فشار آورده ، از حکومت برون رانده ، اکثریت زیاد آنها را با زداشت نموده و در سال 1948 مداخله رنجبران را ملغی قرار داد .

از جنگ عمومی دوم بدین سو سرمایه داری انحصاری فرانسه در قانون انتخابات دوبار تجدید نظر نموده و هر بار در شمارکری های نمایندگان رنجبر کاهش درخور توجیهی روی داده است ، در انتخابات پارلمانی 1946 نمایندگان رنجبران 182 کرسی را اشغال کردند ، اما در انتخابات 1951 تجدید نظر انحصارگران در قانون انتخاباتی این شماره را به 130 کرسی سقوط داد یعنی 79 کرسی از دست داده شد ، در انتخابات 1956 رنجبران 150 کرسی بدست آوردند ، ولی پیش از انتخابات 1958 سرمایه داری انحصارگر در قانون انتخابات تجدید نظر دیگری بعمل آورد که در نتیجه رنجبران تنها ده کرسی گرفت یعنی 140 کرسی را از دست دادند .

" راه پارلمانی " یعنی پارلمانتاریزم را سلسله جنبنان بین المللی دوم و خائنین دنباله رو معاصر آنها یعنی مدافعین استعمار نوین و سازشکاران کشورهای مختلف ، راه نجات خلقها دانسته و به رنجبران کشورهای سرمایه داری و خلقهای آسیا ، آفریقا و آمریکای لاتین " موعظه " می کنند تا براساس این نسخه حتی سوسیالیزم را بر پا نمایند . آنها می گویند که " سرمایه داری می تواند بصورت مسالمت آمیز و صلح جویانه به سوسیالیزم رشد نماید ، سیستم سیاسی سرمایه داری نباید از بین برده شده بلکه تنها بیشتر تکامل داده شود ، و حالا برای گیری از اکثریت و تظاهرات و وسایل مشابه فشار می توان " اصلاحاتی " را بوجود آورده که به صد سال پیش بارستاخیز خونین عملی می گردید " آنها ادعا دارند که " جمهوری پارلمانی باید زمام دار تیپ انگلیسی ویا غیر آن در راس پایه و زمینه ایست که دولت رنجبران

و جامعه سوسیالیستی از آن رشد و تکامل می کند " ولی " تنها اشخاص پست و احمق می توانند فکر کنند که رنجبران باید در انتخاباتی که زیر یوغ سرمایه داری وزیر یوغ بردگی مزدادامه می یابد ، باید اکثریت را بدست آورده و تنها پس از آن است که باید قدرت را بدست گیرند . این شیوه اندیشه ، مبارزه طبقاتی و رستاخیز را با رای گیری زیر شرایط نظام کهن و نیروی کهن تعویض می کند " .

حال ببینیم مرتجعین وطنی ما که در آستان ملاکین بوروکرات و تاجر بوروکرات و امپریالیزم کمر خدمت بسته اند چطور می توانند از پارلمان قرون وسطایی افغانستان راه رشد غیر سرمایه داری خود را باز کنند : به ادعا آنها " شورا عالی ترین مقام قانون گذاری و مظهر اراده خلق " افغانستان است . می پرسیم خلق افغانستان که اکثریت عظیم آنرا دهقانان ، رنجبران و نیمه رنجبران تشکیل می دهند آیا در انتخاب نمایندگان از خود اراده ای هم دارند؟ آیا شورای افغانستان از نمایندگان کارگران ، دهقانان و نیمه رنجبران تشکیل شده است ؟ جواب بدهید ؟ آری یا نه ! اگر می گوئید آری ، پس با این فرموده خود چه می کنید " شیوه استبدادسیاه شرقی محافل حاکمه سیاسی کشور و دستگاه اداری فاسد دولت که بر مبنای مناسبات اقتصادی و اجتماعی فیودالی استوار می باشد ، طور ستمگرانه در جریان است که همیشه دهقانان را دستخوش هوی و هوس ماموران و افسران محلی قضات ، پولیس و ژاندارم که معمولاً در خدمت ملاکین بزرگ و منتفذین محلی (سردار ها ، خوانین ، ارباب ها ، روحانیون بزرگ ، بای ها ، ملک ها ، میرها ، بیگ ها ، افسقالها ... و غیره) هستند قرار می دهد " . ولی آیا خلقی که در زیر جنبش شکنجه و عذاب قرار دارد میتواند از خود اراده ای هم داشته باشد ؟

اگر میگوئید نه ، پس با فرموده دیگر خود چه می کنید : " نمایندگان تمام طبقات خلق افغانستان از طرف خود شان بر اساس انتخابات آزاد ، سری ، مستقیم ، متساوی و عمومی بدون مداخله آشکار و مخفی و تهدید و تطمیع انتخاب می شوند " .

آیا در جهان انتخابات آزادی وجود دارد که بتواند به وسیله مردم اراده سلب شده و دربند کشیده ای صورت گیرد ؟ توده با این ضرب المثل خود که " دروغگو حافظه ندارد " کاملاً برحق این مترقیون کاذب را شلاق می کشند و بباد تمسخر میگیرند . در دیده این کاسه لیسان ارتجاع نمایندگان ملاکین بزرگ و منتفذین محلی ، سردار ها ، خوانین ... و غیره ، نمایندگان ملت جلوه می کند و شورای مرکب از این نمایندگان مظهر اراده خلق افغانستان است . در نظر این مرتجعین قوانین را که این پارلمان به تصویب می رساند در صورت تطبیق افغانستان را بسوی راه رشد غیر سرمایه داری سوق می دهد .

در یک افغانستان نیمه ملاکی و نیمه استعماری قدرت سیاسی یعنی دولت را ملاک بوروکرات و تاجر بوروکرات وابسته به امپریالیزم در دست داشته و استبداد سیاه و بی نظیر بیداد می کند و کوچکترین روزه ای از آزادی (هرچند که سرمایه داری هم باشد) دیده نمی شود چطور می توان شورا " عالیترین مقام قانون گذاری و مظهر اراده خلق " قرار گیرد ؟ در یک افغانستانی که شمار باسواد آنرا به فیصد نه بلکه به فی هزار و در بعضی از ولایات به فی ده هزار باید سنجید در یک افغانستانی که از آزادی بیان ، آزادی مطبوعات ، آزادی تشکیل احزاب و گروه های سیاسی ، آزادی تشکیل اتحادیه های کارگری ، دهقانی و اصناف و آزادی تشکیل اتحادیه های زنان ، جوانان ، محصلان و نویسندگان و غیره حرفی به میان نیست چطور شورا می تواند " عالیترین مقام قانون گذاری و مظهر اراده خلق " قرار گیرد ؟

رهبر کبیر جنبش بین المللی کاردر همان آغاز قرن بیستم می گفت که " ماهیت حقیقی پارلماناریزم سرمایه داری ، نه تنها در رژیم های مطلقه بلکه در دموکراتیک ترین جمهوریت ها نیز عبارت از آنست که هرچند سال یکبار تصمیم گرفته می شود تا از اعضای طبقات حاکمه ، جهت سرکوب مردم به پارلمان بروند " .

راه جنبش آزادي بخش کشور هاي آسيا ، آفريقا و آمريکاي لاتين راه پارلمان و پارلمانتاريزم سرمايه داري غرب نبوده بلکه اين توفان ها از طريق مبارزات آشتي ناپذير توده اي به رهبري رنجبران ، نيمه رنجبران و متحد بزرگ وي دهقانان مي گذرد ، که برضد ملاکين ، تاجران دلال و دولت هاي مستبده و امپرياليزم به پا خاسته اند . هم اکنون نخستين صاعقه هاي بهاري روستاي تاريخ هند را روشن کرده است ، در اندونزي ، تايلند ، لائوس ، برما شعله هاي اين آتش با شدت روز افزوني زبانه مي کشد ، خلق قهرمان ويتنام امپرياليزم آمريکا ، اين " شير برفي " را در طغيان خشم عادلانه خود فرو برده ، و خلق افغانستان نيز دير - يا زود سمت و راه اصلي مبارزه خود را پيدا خواهندکرد ، سرانجام باد شرق بر باد غرب چيره مي شود .

شاعر فردا

منم دستانسراي آرام خلق زحمتکش
که هستم رهسپار سرزمين روشنايي ها
چراغ شعر من ،
روشنگر اين وادي تاريخ و جانفرسا
سرود پيشتازم
اختر آن آسمان روشن فردا
که بر خورشيد رخسانش
نگردد چهره ابر ظلمت وتاريکي و افسون
واندرکوهساران زمينش لاله بيني
لاله هاي آتشين و سرخ
که باشد يادگار جاودان از قطره هاي خون :
خون را در مرگ و پيشتاز راه آزادي
که اندر سنگر پيکار " هستي ساز دشمن سوز "
طلسم بردگي بشکست و دست زور کوتاه کرد
سرود من
نباشد آب و باشد " شعله جاويد "
چه آتش ها
که اندرکاخ بيدادوستم زين شعله افروزد
کجا شعر است ،
اين فرياد مرغ آتشين بال است
که از اين گوشه ،
از اين " بام گيتي " مي کشد آواز ،
براي کارگر ،
اين رهرو فردي هستي بخش ،
که اندر کوره بيداد اين ميثت ستم گستر
روان پرشکوه خويشتن بيهوده مي سوزد
و آن برزيگرمحزون
که اندر کشت زار خويش بهر غير مي کارد....
سرود من ،
کجا مانند اين جادوگران پيراندر ظلمت تاريخ
جبين خويش بر درگاه اربابان نياسايد
ويا در آستان اين نکورويان سيمين تن ،

فرودآرد سروافسانه عشق و هوس خواند ،
سرود من ،
سرود رزم و پیکار است - پیکار هاي بخش
بهار من ،
بهار روشنايي ها ، بهار خلق زحمتکش ...
گریزانم از این ظلمت بسوي روشنايي ها .
منم ، من : شاعر فردا ...

" مضطرب " باختري

جنبش شعله ها

تو اي هم رزم و هم زنجير و هم سنگر
بجنب و فکر کاري کن
که همزمان تو محکوم مي سازند فطرت را
بر کردند گنج از قعر خاك و اوقیانوسها
و بشکستند آن ذرات ريزي را ، که عقل از درك اودر وادي حيرت فرو رفته
بريدند ، مرز اتموسفير باتير فلک پيمائي ، تند راکت و اقمار
بشکستند ،
طلسم عظمت ديرينه و ينوس و مريخ و عطارد را
و آوردند پيك از پشت ماه و آنسوي کيهان
تو تاكي خوابي و مسموم در بند خرافاتي .
تو اين هم رزم و هم زنجير خيز و فکر کاري کن
و تاكي اين قدر محروم و با فقر و مرض دست و گريباني
نمي داني که اين ناراحتي ها از کجا گرديده دامنگير
و نانت را کي دزيده .
نجات تو بدست توست و کن عزمي به پيکاري .
" گناهت اينکه مي گويي .
افق کارست و شب تارست و راه تارست و ناهموار
اميد پيش تازي نيست در اين راه ظلمت بار "
نگر همزمان تو شکستند اين دژ بيداد
و بگزيدند راه پيشتازي و رها بخشش
نمي داني ، که حق گيرند ، با ايمان و ايتار و فداکاري
مترس از اين هيولاي ، ستمکاران و دژ خيمان
که نبود پايه اش سنگين و مستحکم
که دايم چون حباب و کف بلرزد از موج خلق بيکران باشند .
درين مرزي که زندان جهانش نام بگذاريم
که هستي مرگ تدريجي است
که مشت خائنين از حاصل رنج تو و مردم به پا سازند قصر و جايگاه تو
عيش و لبخند مي زنند بر عقل و طرز فکر و کردارت
گناه توست چون تن داده اي با سستي و ذلت
و قانع گشته ، با اين شکل وضع نابسامان
که اين فعل تو جرئت داده دشمن را

که تا دست تعرض برزند ، بر ذهن و روح و جسم وجدانت
پژوهش کن تا آن اصلي که این عزلت به بار آورده و ما را زیون کرده
شنو حرفي ز ما و زود در فکر عمل برخیز
تا بنیاد بیداد و ستم مرا بشکنیم و خورد سازیم این طفیلی ها
و بگذاریم سنگ نو، به ایجاد جهانی
کاندر نظم و مساوات و اصول ارتقا دارد

هم آهنگي داکتر رحيم محمودي

" دریا " کارگر

تجلیل از روز اول می

روز چهارشنبه اول مه (مصادف با 11 ثور) کارگران فابریکه جنگلک برای بزرگداشت روز
پرافتخار اول می دست به مظاهره زدند و در جریان مظاهره کارگران چند دستگاه صنعتی
دیگر نیز بانها پیوستند و بر نیرومندی آن افزودند .

روشنفکران پیشرو و محصلین آگاه پوهنتون کابل نیز برای هماهنگی با کارگران با افراشتن
شعار های ضد ارتجاع ، ضد استبداد ، ضد امپریالیزم و مدافعین استعمار نوین از ساحه
پوهنتون خارج گردیده و با کارگران هماهنگ و همگام شدند .

محصلان پوهنتون در شبی که طلوعه صبح فردای آن جهان سود و سرمایه را به لوزه می
آورد، بدور هم گرد آمده و قرار گذاشته بودند که به مثابه روشنفکران نقش ارزنده خویش را در
تظاهرات کارگران بجا آرند .

مظاهره با وجود توطئه گریها و اخلال های که از جانب وابستگان و عمال ارتجاع و پیچ
ومهره های رنگارنگ دستگاه حاکمه صورت میگرفت با شور و هیجان آتشین بسوی شهر
حرکت کرد و با توده ها در آمیخت . در میان توده ها کارگران و روشنفکران به افشای بیداد
گری های طبقه حاکمه و تجلیل ماهیت ارتجاعي قوانینی که به سود بهره کشان و ستمگران و
برای تحکیم پایه های قدرت آنان وضع می گردد و بر خلقهای ستمکش تحمیل می شود
پرداختند و پندار عوام فریبانه گروهی را که این قوانین جابرانه را محصول مبارزات خلقها می
دانند و از پذیرش رهبری طبقه کارگر در جنبش های رهایی بخش ملی سر باز می زنند به
شدت محکوم ساختند .

آنان به مردم هشدار دادند که دشمنان واقعی و دوستان راستین خویش را بشناسند و با تکیه بر
نیروی بازوان عصر آفرین خود و تحکیم همبستگی خویش در ارتجاع را از بنیاد واژگون
سازند .

این تظاهرات که تا شامگاهان دوام داشت بر اذهان توده ها تاثیر بس عظیم و پیکارانگیز بر جا
گذاشت و بر اتحاد و وحدت عمل رنجبران و روشنفکران پیشرو افزود .
دروود گرم و آتشین بر رنجبران و روشنفکران مترقی .